



۲	مقدمه
۲	سحر برای معاش
۳	بررسی احتمالات
۳	فرض احتمال دوم
۴	فضای روایت
۴	جمع‌بندی
۵	روایت محمد بن قاسم
۶	مضمون روایت
۶	سند روایت
۷	مدلول روایت
۷	روایت تَمِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
۷	مدلول روایت
۸	نکته مهم
۸	دلیل چهارم
۸	بیان اول
۹	بیان دوم
۹	ملازمه عرفی
۱۰	نتیجه
۱۱	اشکال به تقریر دوم
۱۱	ملزمه عقلی
۱۱	شرايع سابقه
۱۱	نسخ آیه
۱۲	جمع‌بندی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در اولین فرع از فروعات سحر بود. این سؤال مطرح شد که آیا حرمت سحر مطلق است یا شامل سحری که مضر نباشد یا سحری که در مقام حل باشد و نفعی هم در او باشد نمی‌شود؟ گفتیم سه احتمال متصور بود و توضیح دادیم. عمده این بود که اطلاعات و ادله حرمت سحر تام بود. روش بحث این است که در این مورد به سراغ روایات خاصه برویم و ببینیم آیا از آن‌ها مقیدی و مخصصی نسبت به اطلاعات عمومات قابل استخراج است یا نه؟ در اینجا گفتیم کسانی که قائل به احتمال دوم یا سوم شدند یعنی به نوعی حرمت مطلق سحر را قبول ندارند و قائل‌اند به اینکه بعضی از انواع سحر جایز است، به ادله‌ای تمسک می‌کنند که اولین دلیل آن روایت اول از باب بیست و پنج بود که از حیث سند و دلالت بحث کردیم و گفتیم که اظهر این است که بین این روایت و ادله حرمت سحر عام و خاص مطلق نیست که این روایت مقید شود، بلکه عام و خاص من وجه است. از یک طرف این روایت می‌فرماید که حل سحر جایز است بالسحر أو بسائر الطرق کالادعیه و الاذکار. بین این روایت با روایاتی که سحر را تحریم می‌کند عام و خاص من وجه می‌شود و تبعاً در ماده اجتماع تعارض دارند. بنابراین نتوانستیم از این روایت مقیدی به دست بیاوریم بلکه نهایتاً اگر سند درست باشد، مفهومی از این روایت استخراج می‌شود که آن مفهوم با ادله حرمت سحر مقید عام و خاص یا مقید مطلق نیست بلکه عامین من وجه‌اند.

سحر برای معاش

نکته‌ای که ممکن است کسی به آن توجه کند این است که شاید مقصود عیسی بن شقی که ساحر بوده و بعد توبه کرده این بوده است که زندگی من با این امر می‌گذشته است و گذران زندگی من از طریق سحر بوده است در حقیقت از حضرت می‌خواهد راهی را پیدا کند برای اینکه زندگی‌اش ادامه پیدا کند و درآمد او قطع نشود. ممکن است کسی بگوید روایت ناظر به این است که این طور می‌فرماید: «كُنْتُ أَخْذُ عَلَيْهِ الْآجَرَ وَ كَانَ مَعَاشِي وَ قَدْ حَجَجْتُ مِنْهُ» و الآن هم «فَهَلْ لِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»، آن وقت حضرت فرمود: «حُلٌّ وَ لَا تَعْقِدُ»^۱. اگر این احتمال را کسی تأیید و تقویت کند آن وقت ممکن است بگوییم این حل یعنی حل به سحر مصداق بارز آن است یعنی از این طریق می‌خواهد زندگی‌اش ادامه پیدا کند و راه به او نشان می‌دهد. با همان سحر می‌شود به زندگی ادامه دهی منتها برای حل سحر نه خود سحر. این احتمال منتفی نیست.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص: ۱۴۶.



بررسی احتمالات

اما دو نکته نسبت به این احتمال وجود دارد:

۱. مطلبی که این روایت را تضعیف می‌کند این است که خود او می‌گوید: و قد تبت الی الله عزوجل، من توبه کردم و دیگر نمی‌خواهم این کار را انجام دهم. بعد از این توبه این احتمال که «فَهَلْ لِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ» که بعد از توبه قرار گرفته یعنی دیگر این کار را نمی‌کنم. حالا آیا راهی برای خلاصی دارم یعنی خلاصی از تبعات این گناه یا خلاصی از این مشکلی که در زندگی پیدا شده است. یعنی مخرج و راه نجات را، برای آن امر دنیوی یا اخروی می‌خواهد. با توجه به اینکه می‌گوید توبه کردم و دیگر سحر انجام نمی‌دهم این «فَهَلْ لِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ» به دنبال آن آمده است. نمی‌شود گفت آن احتمال تعیین دارد یعنی این احتمال هم هست که راه خروج همان راه خروج از عواقب و تبعات این گناه را دارد سؤال می‌کند. پس در مورد «هَلْ لِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»، دو احتمال است:
 - «فَهَلْ لِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ» یعنی مخرج من تبعات هذا الذنب.
 - مخرج من هذا المضيق المعيشة یعنی مضیغه دنیوی و کاری که پیدا کرده است و درآمدی ندارد.

ممکن است احتمال دوم هم باشد اما آنچه احتمال اول را تقویت می‌کند و نمی‌توان آن را کنار گذاشت این است که وَ قَدْ تَبْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ دارد و عبارت «هَلْ لِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ» به دنبال توبه است. لذا این احتمال هم هست نمی‌شود گفت متعین در کدام احتمال است.

۲. نکته دوم اینکه در روایت دیگری دارد که «تَوْبَةُ السَّاحِرِ أَنْ يَحُلَّ وَلَا يَعْقِدَ»^۲. این شاهد بیرونی می‌شود که «هَلْ لِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»، ممکن است ناظر به توبه باشد. بنابراین در درون این روایت، تعیین آن احتمال دشوار است.

فرض احتمال دوم

اما فرض می‌گیریم که حتی اگر این احتمال هم باشد، سائل می‌گوید زندگی من مختل می‌شود چه کنم؟ لذا لازم نیست جواب حضرت معطوف به سحر باشد یعنی جایز است سحر کند بلکه ممکن است جواب حضرت ناظر به این باشد که برو از راه‌های دیگر یعنی ذکر و دعا و... یعنی از راه‌های غیر سحر ابطال سحر کن. آن احتمال در صورتی در اینجا نقشی داشت و تعیین کننده بود که بگوییم حل یعنی به حل سحر. آن وقت مقید می‌شد، چون حل به سحر یکی از موارد روایت و مقید مطلقاً



می‌شد. ولی ممکن است بگوییم سؤال راوی مشورت از امام است. راوی می‌گوید که زندگی من مختل می‌شود، من چه کار کنم و حضرت راهنمایی‌اش می‌کند به این که به دنبال حل سحر برو و از آن طریق زندگی کن. حال حل سحر به چه چیز؟ هم به سحر و هم به غیر سحر. اگر این احتمال متعین شود که حل به سحر جواب امام است آن مقید می‌شود که این خیلی خوب بود؛ اما این احتمال معین این معنا برای حل سحر نیست بلکه حتی اگر بگوییم او از امام درخواست می‌کند که راهی را نشان بدهد که زندگی را بتواند ادامه دهد باز هم امام فرموده است که دنبال حل برو. حل با چه چیز؟ هم با سحر هم با غیر سحر. یعنی باز می‌شود به اطلاق این تمسک کرد و به غیر سحر هم مصداق دارد. یعنی برو دنبال این که با ذکر و دعا و غیره. کسانی بوده‌اند که ذکر و دعا و راه نشان می‌دادند که سحر شخص را باطل کند و مزد گرفتن بر آن هم جایز است و مانعی ندارد.

فضای روایت

اینکه حل سحر در متون آیات و روایات ما با طرق دیگری غیر از سحر مثل دعا و ذکر هم متصور است منافات با مطلق بودن آن ندارد. اینکه امام علیه‌السلام می‌فرمایند برو حل سحر کن به دعا به ذکر و غیره ظهوری اختصاصی نیست. اگر احتمال توبه بدهیم چه‌طور از تبعات این گناه بیرون بیاید؟ در روایات دارد که «تَوْبَةُ السَّاحِرِ أَنْ يَحُلَّ وَ لَا يَعْقِدَ»^۳. فضای مخاطب و گفتگو این چنین فضایی است، یعنی فضایی است که خود ائمه علیهم‌السلام انواع طرق را برای حل سحر یاد می‌دادند. ما تفسیر موضوعی می‌کنیم. اجتهاد یعنی تفسیر موضوعی یعنی یک جمله نظر نمی‌دهیم. این روایت را باید در آن فضای محاوره‌ای در نظر گرفت. در فضای آقایی که توبه کرده و جزء اصحاب شده است و خود امام علیه‌السلام در فضای جواب است. فضایی است که ده‌ها روایت می‌گوید که برای هر سحری چه دعایی را بخوان و چه ذکر را بگو.

جمع‌بندی

نوعی ارشاد و راهنمایی در اینجا وجود دارد منتهی این راهنمایی همراه با بیان یک حکم است. یعنی حکمی به او می‌دهد که مشکل دنیوی و یا اخروی او هم حل می‌شود. اصل مولویت در آن حکم اعم از جواز یا... محفوظ است ولی بیان این حکم برای راهگشایی زندگی دنیوی یا اخروی او است.

پس اینکه سائل سؤال کرد «هَلْ لِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»، دو احتمال دارد. یکی اینکه او راه نجات و خروج از تبعات ذنب را سؤال می‌کند که امری اخروی می‌شود. مخرج اخروی برای خروج از ذنب. یک احتمال هم این است که راه خروج از این مشکلی که در زندگی‌اش پیدا شده است که درآمدی ندارد و نمی‌تواند گذران زندگی کند را طلب می‌کند. هر یک از این‌ها

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۴۷.



هم شاهدهی دارد و ما درصدد این نیستیم که یکی از این دو را تعیین کنیم؛ اما نکته مهم این است که بنا بر هر دو احتمال حل هم با سحر هم با غیر سحر سازگار است و لذا اطلاقش هیچ مشکلی ندارد. نسبت بین حل و لاتعقد با آن ادله‌ای که می‌گوید سحر نکن من وجه می‌شود در این صورت نمی‌توانیم بگوییم این مقید است و در ماده اجتماع تعارض می‌کند. اضافه بر این نکته مهمی که این قضیه را عوض می‌کند این است که ظاهراً در کتب سحر راه‌های حل سحر به همان فرمولی که سحر می‌کنند نیست. یعنی اقدامی می‌کند که به واقعیت برگردد. معلوم نیست که دیگر آن سحر باشد یعنی اراءة غیر الواقع و الباطل حقاً نیست. اقدامی می‌کند که آن کار باطل یعنی اراءة غیر الواقع و الباطل حقاً را از بین ببرد. یعنی اقداماتی غیر از فضای شرع و ذکر و ورد که سحر را باطل می‌کند ولی خود او مشمول سحر نیست بلکه فقط نقشش این است که باطل کننده است. اگر این نوع هم متعارف باشد آن وقت حل خیلی با آن سازگار است یعنی یکی از راه‌های ابطال سحر است که لا یصدق علیه السحر لکن اطلاق دارد منتها گفتیم در سحر تعارض می‌کند. ما گفتیم حل به سحر است یا حل به غیر سحر یا حل مطلقاً. می‌گوییم هر احتمالی در این روایت بدهید نهایتاً این حل دلیلی بر اینکه حتماً سحر است یا حتماً غیر سحر است نیست بلکه مطلق است و ظهورش اطلاق دارد، هر دو را می‌گیرد. چه بگوییم مخرج من تبعات الذنب یا بگوییم مخرج من هذا المضيقه هر یک از این دو را بگویید این حل اطلاق دارد به حل به سحر یا به غیر سحر آن هم طرق مألوفه نزد خود ساحران یا طرق شرعی که در اینجا آمده است. ظاهراً شمول دارد و با قطع نظر از موارد دیگر، سحر و غیر سحر را می‌گیرد. بنابراین این روایت اطلاق دارد و نمی‌شود به عنوان یک مقید به حساب بیاید چرا که عموم و خصوص من وجه است.

روایت محمد بن قاسم

روایات دیگری که می‌شود برای اثبات حرمت سحر مضر به آن استشهاد کرد روایت چهارم این باب است.

«وَفِي عِيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ عَنْ يُونُسَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ - قَالَ كَانَ بَعْدَ نُوحٍ ع - قَدْ كَثُرَتِ السَّحَرَةُ الْمُموَّهُونَ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَائِكَةً إِلَى نَبِيِّ ذَلِكَ الزَّمَانِ بِذِكْرِ مَا يَسْحَرُ بِهِ السَّحَرَةُ وَ ذَكَرَ مَا يُبْطَلُ بِهِ سَحَرُهُمْ وَ يَرُدُّ بِهِ كَيْدَهُمْ فَتَلَقَّاهُ النَّبِيُّ عَنِ الْمَلَائِكَةِ وَ أَدَّاهُ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَقِفُوا بِهِ عَلَى السَّحَرِ وَ أَنْ يُبْطِلُوهُ وَ نَهَاهُمْ أَنْ يَسْحَرُوا بِهِ النَّاسَ وَ هَذَا كَمَا يُدَلُّ عَلَى السَّمِّ مَا هُوَ وَ عَلَى مَا يُدْفَعُ بِهِ غَائِلَةُ السَّمِّ إِلَى أَنْ قَالَ وَ مَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدِ ذَلِكَ السَّحَرِ وَ إِبْطَالُهُ حَتَّى يَقُولَا لِلْمَتَعَلِّمِ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ وَ امْتَحَانٌ لِلْعِبَادِ لِيُطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَا وَ يُبْطِلُوا بِهِ كَيْدَ السَّحَرَةِ وَ لَا يَسْحَرُوهُمْ فَلَا تَكْفُرْ بِاسْتِعْمَالِ هَذَا السَّحَرِ وَ طَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ وَ دُعَاءِ النَّاسِ إِلَيْهِ أَنْ يَعْتَقِدُوا



أَنَّكَ بِهِ تُحْيِي وَ تُمِيتُ وَ تَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ ذَلِكَ كُفْرٌ إِلَى أَنْ قَالَ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ
لأنَّهُمْ إِذَا تَعَلَّمُوا ذَلِكَ السَّحْرَ لِيَسْحَرُوا بِهِ وَ يَضُرُّوا بِهِ فَقَدْ تَعَلَّمُوا مَا يَضُرُّهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ فِيهِ الْحَدِيثُ ٤».

مضمون روایت

روایت از امام عسکری علیه السلام ذیل آیه شریفه ۱۰۲ سوره بقره است. روایت چهارم این باب روایت مفصلی است. بعد از حضرت نوح علیه السلام سحر و سحره زیاد شد و خدا آن دو ملک را فرستاد. آیه را این طور معنا می‌کند که آن دو ملک گفتند: لَا تَكْفُرْ یعنی لَا تَسْتَعْمِلْ هَذَا السَّحْرَ وَ طَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ. چون اینجا لَا تَكْفُرْ را لَا تَسْحَرْ نگفته است، می‌گوییم به استناد خود روایات مقصود از این کفر سحر است. در روایت وقتی لَا تَكْفُرْ را معنا می‌کند نمی‌گوید لَا تَسْحَرْ به نحو مطلق بلکه می‌گوید لَا تَسْحَرْ علی نحو المضر. در چند جمله دیگر هم کلمه مضر آمده است. پس مقصود سحر مطلق نیست و در اینجا سحر مضر است اما سحری که مضر نیست و در مقام حل سحر است و یا حتی سحر نافع را شامل نمی‌شود. ممکن است بگوییم با توجه به «و دُعَاءِ النَّاسِ إِلَى أَنْ يَعْتَقِدُوا أَنَّكَ بِهِ تُحْيِي وَ تُمِيتُ وَ تَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ» مقصود از لَا تَكْفُرْ در اینجا یعنی سحر مضر و سحری که همراه با دعوت مردم به خویش باشد؛ اما جمع این دو مقصود نیست یعنی اگر یکی از این‌ها باشد صدق می‌کند.

سند روایت

این روایت از نظر سندی جایگاهی ندارد و کاملاً ضعیف است. مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ توثیق ندارد جز اینکه از مشایخ صدوق است و صدوق نسبت به او ترضی کرده است. این دو موضوع جای بحث است. بعضی گفته‌اند مشایخ صدوق توثیق دارند و بعضی گفتند آن جاهایی که ترضی می‌کند و می‌گوید رضی الله عنه (رضوان الله علیه) این ترضی مرحوم صدوق و بزرگان نوعی توثیق است. بعضی مثل مرحوم آقای خوئی این مبنا را قبول ندارند و ما هم تمایلی به آن نداریم لذا تردیدهایی هست که آن را نهایی نمی‌کنیم. اگر کسی یکی از این دو مبنا را بپذیرد این شخص موثق می‌شود؛ اما از ایشان که بگذریم در بقیه روات توثیقی نداریم. لذا سند، سند معتبری نیست.



مدلول روایت

و اما از حیث دلالت، مهم‌ترین نکته‌ای که به آن پاسخ می‌شود این است که این روایت حتی اگر دلالت کند که لاتکفر یعنی سحر مضر یا سحر با دعوت مردم به اعتقاد به خود یعنی سحری که همراه با نوعی ادعای نبوت باشد را انجام ندهید یعنی دلالت کند بر اینکه لاتکفر مطلق نیست، نسبتش با ادله مطلق سحر نسبت مثبتین است. یعنی لسانشان لسان واحد است و نافعین هستند. ادله مطلق سحر می‌گوید سحر نکن. لاتکفر می‌گوید سحر مضر انجام نده. این دو تا با هم تعارضی ندارند که حمل مطلق بر مقید کنیم. حداکثر دلالت این است که سحر مضر حرام است اما نمی‌گوید سحر غیر مضر حرام نیست تا مقید مطلق شود. مطلقاتی داریم از جمله لایفلح الساحر و لایجوز السحر که می‌گوید سحر مطلقاً جایز نیست. این روایت هم دلیل خاصی است که می‌گوید سحر مضر جایز نیست حال معنا ندارد که روایت را حمل به مقید کنیم منتها این روایت می‌گوید در سحر مضر تبعاً حرمت مؤکد است چون دلیل خاص دارد؛ اما نگفته است سحر غیر مضر جایز است. مثل روایت قبلی نیست که بگوید حل. چون بیان اثباتی مقابل نفی لاتسحرو ندارد، نافیین می‌شود و حمل مطلق و مقید نیست.

روایت تمیم بن عبد الله

روایت سومی که می‌شود به آن تمسک کرد روایت پنجم در این باب است:

«وَعَنْ تَمِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرُّضَاعِ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ أَمَّا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ - فَكَانَا مَلَكَيْنِ عَلَّمَا النَّاسَ السَّحْرَ لِيَحْتَرِزُوا بِهِنَّ سِحْرَ السَّحَرَةِ وَ يُبْطِلُوا بِهِنَّ كَيْدَهُمْ وَ مَا عَلَّمَا أَحَدًا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا حَتَّى قَالَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَكَفَرَ قَوْمٌ بِاسْتِعْمَالِهِمْ لَمَّا أُمِرُوا بِالْإِحْتِرَازِ مِنْهُ وَ جَعَلُوا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ تَعْلَمُوهُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِنَّ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ يَعْنِي يَعْلَمُهُ»^۵

مدلول روایت

این روایت هاروت و ماروت را توضیح می‌دهد تا اینجا که قالا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ، بعد از لَا تَكْفُرْ دارد فَكَفَرَ قَوْمٌ، این کفر چیست؟ فَكَفَرَ قَوْمٌ بِاسْتِعْمَالِهِمْ لَمَّا أُمِرُوا بِالْإِحْتِرَازِ مِنْهُ، یعنی سحری که مأمور بودند از آن دوری گزینند به کار بردند، وَ جَعَلُوا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ تَعْلَمُوهُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ و آن را وسیله تفرقه قرار دادند. این سحر مضر است. وقتی روایت آیه تفسیر می‌کند استعمال کفر در مقام تفرقه و اضرار به غیر است و لذا دلیلی می‌شود بر اینکه سحر مضر حرام است. این روایت از جهت



سند ضعیف است. تمیم بن عبدالله قرشی از مشایخ صدوق است و ترصی صدوق را دارد. از ایشان که بگذریم پدرشان و احمد بن علی انصاری توثیقی ندارند و لذا روایت ضعیف است. از نظر دلالت روایت مقید نیست که بگوید که غیر از این جایز است بلکه می‌گوید این جایز نیست. نسبت بین این روایت با ادله لایفلاح الساحر و مطلقات سحر مثل روایت قبلی، نافین‌اند، نه نافی و مثبت که حمل مطلق بر مقید شود.

نکته مهم

و اما آنچه مهم است خود آیه شریفه ۱۰۲ سوره بقره است که غیر از تفسیر لاتکفر که خیلی این را بعید نمی‌دانیم به خود آیه هم باید مراجعه‌ای داشته باشیم با این نگاه در این فرع و بحثی که داریم. دلیل چهارم خود آیه است. این مهم‌تر است چون این روایات هیچ‌کدام سندی نداشت و اگر هم سندی داشت در حدی که بتواند مقید باشد نشد. نسبت این دو روایت با ادله مطلق سحر نافین بود نه مثبت و نافی که حمل مطلق شود. روایت اول حل و لاتعقد که بنا بر احتمال قوی نسبتشان من وجه می‌شد که باز هم نمی‌توانست مقید باشد. پس این سه روایت هیچ‌کدام نمی‌تواند مقید مطلقات باشد، به خاطر اینکه نسبت بین این روایات و ادله سحر ولو مطلق و مقید باشد نافین است، نه نافی و مثبت که حمل مطلق بر مقید شود و لذا روایاتی که بتواند مقید باشد نداریم.

دلیل چهارم: آیه ۱۰۲ بقره

و اما دلیل چهارم خود آیه است که ممکن است کسی به آن استشهاد کند که سحر غیر مضر حرام نیست؛ نه به خاطر این که ان کفروا، لاتکفر و یا علموا لمن اشتتره ما له فی الآخره من خلاق یعنی سحر مضر که بگوییم آیه سحر مضر را حرام می‌کند. می‌شود به همه این مواردی که قبلاً در بحث تفسیری آیه گفتیم استدلال کرد. برای حرمت سحر همه این‌ها را احتمال می‌دهیم منتهی این طریق نمی‌تواند آیه را مقید قرار داد. به عبارت دیگر برای این که دسته بندی مرتب باشد ممکن است به این آیه برای حرمت خصوص مضر و جواز غیر مضر به دو بیان استدلال کنیم.

بیان اول

این است که بگوییم فضای وتبعوا، ان کفروا، لاتکفر، علموا لمن اشتتره ما له فی الآخره من خلاق و لبس ما شروا به انفسهم که همه مذمت می‌کند و مصداقش سحر است، سحر مضر است. یعنی قرائن خاصه‌ای در اینجا وجود دارد مثل و ما هم بضارین و یفرقون به بین المرء و زوجته و با این قرائن داخلی می‌گوییم آیه مطلق سحر را نمی‌گوید. این بیان همانی است که



در روایات هم بود. جواب این است که با این بیان آیه نمی‌تواند مقید مطلقاً شود چرا؟ برای اینکه می‌گوییم که این موارد که آیه می‌گوید سحر نکن، مذمت سحر می‌کند ولی لحن آن‌ها نافی این است که سحر مضر حرام است، ادله مطلق هم می‌گوید مطلق سحر نباید انجام داد. لذا نمی‌تواند مقید باشد، در این حیث اگر کسی به آیه استدلال کند نظیر استدلال به دو روایت است که گفتیم حمل مطلق بر مقید نمی‌شود.

بیان دوم

تقریر دوم این است که در اینجا آمده است يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ می‌خواهیم بگوییم مفهومی وجود دارد وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ. نمی‌گوییم مقصود ظاهر آیه سحر مضر است، می‌گوییم اینجا این دو ملک از ناحیه خدا آمدند و سحر را به مردم یاد دادند منتها سحری که در مقام حل باشد و غیر مضر. تقریر دوم در اینجا مبتنی بر این دو مقدمه است. مقدمه اول این است که دو ملک آمدند و سحر آموختند منتها توصیه کردند که سحر را در حل به کار ببرید نه در مقام اضرار. مقدمه دوم این است که کاری که ملائکه انجام دادند عرفاً ملازم با این است که نوعی از سحر جایز بوده است که آن‌ها آمدند و یاد دادند. حال آن نوع چیست؟ نوعی است که برای اضرار و تفرقه نیست بلکه برای حل سحر است. نه اینکه آیه مطابق آن مطلقاً فقط لحن نفی داشته باشد و بگوید سحر مضر نکنید. اگر این را می‌گفت، می‌گفتیم که این آیه می‌گوید سحر مضر را انجام ندهید. این‌ها نافی هم هستند. می‌گوییم این یک قدم جلوتر است. یک مدلول دیگر و تقریر دیگر داریم که می‌گوید سحر غیر مضر جایز است. آن می‌گوید حرام است و این می‌گوید یک قسم آن جایز است. می‌شود مثبت و نافی و مقید. چگونه از آیه استفاده می‌کنیم که یک نوع سحر جایز است؟ برای اینکه ملائکه آمدند و سحر را به مردم یاد دادند و تعلیم سحر ملائکه عرفاً ملازم است که نوعی از سحر جایز است. از آیه به خوبی استفاده می‌شود که لزوم بین عرفی دارد. پس معنای آیه که ملائکه آمدند و سحر را به مردم یاد دادند این بوده است که سحر صحیح و جایزی وجود داشته که این‌ها آمدند و یاد دادند که در همان مورد استفاده کنند که موردش هم می‌شود حل سحر یعنی سحر غیر مضر.

ملازمه عرفی

پس ظاهر نهی‌هایی که در آیه نسبت به سحر آمده است این است که هر سحری مضر می‌شود. بالاتر از این ملازمه عرفی است بین تعلیم ملائکه نسبت به سحر و اینکه سحر فی‌الجمله جایز بوده است که آمدند و یاد دادند. فی‌الجمله اش کجاست؟ قاعداً حل سحر است قدر متیقن این است. ما اینجا باید قدر متیقن بگیریم که در مقام حل است و ضرر نمی‌رساند. در مقام



حل است چون قدر متیقن لحن با ملازمه را حساب می‌کنیم. نمی‌شود بگوییم که خدا دو ملک را فرستاده است و به مردم سحر یاد داده است ولی هیچ نوع سحری هم جایز نیست. این عرف نیست. نه اینکه عقلاً نشود، ممکن است آمده‌اند که یاد بدهند ولی هیچ سحری هم نکنند. دقت داشته باشید که ملازمه عقلی نمی‌گوییم ممکن است که خدا خیلی کارها را یاد داده است ولی مطلقاً می‌گوید انجام نده. ممکن است که ملائکه یاد دادند و می‌گویند بدانید ولی انجام ندهید. ولی اینجا ملازمه عرفی وجود دارد یعنی فضای آیه فضایی است که مردم را که در یک شبکه عنکبوتی این ساحران گرفتار آمده بودند و خدا برای این که آن‌ها را نجات بدهد ملائکه را فرستاد که به آن‌ها یاد بدهند برای این که خوشان را نجات بدهند. این ملازم است با اینکه سحر در مقام حل سحر جایز است، ملازمه عرفی است ملازمه عقلی نیست. این گونه که گفته شد این مقید می‌شود، برای این که ادله مطلقات است. البته این آیه مطلق ندارد. این آیه سحر مطلق را نفی نمی‌کند ولی مطلقات دیگری داریم که می‌گوید سحر نکنید، این آیه می‌گوید سحر در مقام حل جایز است و با ملازمه عرفی، می‌شود مثبت و نافی و مقید.

نتیجه

این تقریر دوم است بنابراین ما دو تقریر در اینجا برای اختصاص حرمت سحر به سحر مضر عرض کردیم. تقریر اول چیزی بیش از آنچه در روایات بود نیست می‌گوید که مقصود از آیه سحر مضر است سحری است که با عناوین دیگر همراه باشد که می‌گوییم این بعید نیست؛ اما تقریر دوم ملازمه عرفی بین تعلیم ملائکه و جواز سحر وجود دارد نه ملازمه عقلی. آیه ظهور در حرمت سحر مضر دارد و این دلیل نمی‌شود که مطلقات دیگر را منع کنیم. ما گفتیم قرائنی در آیه است که نهی حرمت سحر، حرمت مطلق سحر نیست. سحر با یک عنوان دیگری است؛ اما در تقریر دوم می‌گوییم نه جمله‌ای در آیه است که ملازمه دارد و می‌گوییم جایز است. جایز که شد مقید می‌شود نسبت به مطلقات. آیه می‌گوید سحر مضر حرام است؛ و می‌گوید سحر در مقام حل جایز است اما اگر مضر نباشد و در مقام حل هم نباشد آیه ساکت است. چون ملازمه عرفی که درست می‌کنیم بیان لفظی نیست که مطلق غیر مضر جایز باشد. می‌گوییم تعلیم سحر ملائکه در این فضا نمی‌شود مگر اینکه یک چیزی جایز باشد که قدر متیقن همان سحر در مقام حل است.



اشکال به تقریر دوم

ملزومه عقلی

در تقریر دوم ممکن است کسی اشکال کند و بگوید ملازمه اینجا نیست. برای اینکه ممکن است یاد دادند ولی نباید این کار را انجام دهیم. جواب همان است که در ضمن تقریر گفتیم ما ادعای ملازمه عقلی نمی‌کنیم که معنای یاد دادن ملائکه این است که ممکن است یاد دهند ولی اصلاً هم نباید استفاده کنند. آدم‌های هوشمند مثل حضرت علی (علیه‌السلام) و افراد بزرگ خیلی از دسایس و مکاید را بلدند ولی انجام نمی‌دهند. این هم ممکن است از این قبیل باشد، می‌گوییم این را قبول داریم ولی ملازمه عقلی نیست بلکه ملازمه عرفی است. یعنی اگر سیاق آیات و فضا و شأن نزول را ببینیم که در روایات هم هست می‌گوییم که این ملائکه آمدند که راه نجاتی به آن‌ها یاد دهند و این نمی‌شود مگر این که جایی از سحر که حداقل حل سحر است جایز باشد. این ملازمه عقلی را قبول نداریم ولی ملازمه عرفی است.

شرایع سابقه

مناقشه دوم که ممکن است کسی داشته باشد و مرحوم آقای تبریزی هم این را گفته‌اند مربوط به شرایع سابقه است که نسخ شده است. جواب این است که نقل این قصه بدون این که هیچ تعلیقی به آن داده شود به معنای تأیید است. ما بارها گفته‌ایم که ظهور وقایع و حوادثی که در قرآن از امم سابقه نقل می‌شود این است که در این امت هم این حکم و قاعده باقی است یعنی ذکر آن بدون اینکه نفی شود یا تغییری در آن ایجاد شود یعنی تأیید آن. روایتی هم نداریم که بگوید این مربوط به شرایع سابقه است و نسخ شده است. نقل قصص پیشین و داستان‌های انبیاء گذشته در قرآن کریم وقتی جز قرآن می‌شود یعنی جز شریعت اسلام شده است.

نسخ آیه

مناقشه سوم تعبیر عجیبی است که در کلام مرحوم آقای تبریزی است که می‌گوید این آیه نسخ شده است به مطلقاتی که در روایات است. پس سحر جایز نیست یا دست از این ظهور برداریم به خاطر مطلقات. خیلی عجیب است برای اینکه این مقید است و آن‌ها مطلق. پس جمعش این است که بگوییم جایز نیست الا در اینجا. خود قرآن هم مطلقاتی دارد. اینکه بگوییم با آن مطلقات از مفهوم آیه دست برمی‌داریم، چه وجهی دارد؟ مطلق و مقید هم که بارها گفته شده است اختصاص به این ندارد که مطلقش قرآن باشد مقیدش روایات. ما گاهی مطلقات در روایت داریم که مقیدش در قرآن است. مطلق و مقید ممکن است با



هم بیایند یا قبل یا بعد بیایند. این‌ها هیچ ضرری نمی‌رسانند. در خود قرآن هم مطلقات داریم. قرآن می‌گوید لا یفلح الساحر این هم می‌شود مقید. بنابراین این دو سه مناقشه به این وارد نیست. به نظر می‌آید که ما از روایات نمی‌توانیم جواز سحر در مقام حل را استفاده کنیم.

جمع‌بندی

اگر جمع‌بندی بحث این آیه را داشته باشیم با این ملاحظه‌ای که امروز داشتیم، این آیه شریفه را جزء ادله حرمت سحر به نحو مطلق به حساب نیاوردیم. چون می‌گوییم سحر خاصی را با توجه به آنچه در روایات آمده است و در خود آیه هست نفی می‌کند نه مطلق سحر را؛ و دوم اینکه در آیه ملازمه‌ای است که می‌گوید سحر در مقام حل، در جایی که نیازی باشد جایز است و این مقید مطلقات می‌شود. بنابراین تا اینجا می‌گوییم سحر برای حل در مقام ضرورت جایز است.